فصلنامه علمی ـ پژوهشی *اندیشهٔ نوین دینی*
سال پنجم، شماره هفدهم، تابستان ۱۳۸۸
صفحات ۹ - ۳۶

ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI
A Quarterly Research Journal
Vol. 5, No. 17, Summer. 2009

وحی و شعر

محمد محمدرضایی*
حمیدرضا قربانی مبین**

چکیده:

رویکرد این تحقیق، مقایسه‌ای بین وحی و شعر است. ابتدا تعریفی از این دو ارائه شده و سپس عناصر و ویژگی‌های هر کدام بررسی شده است. بین وحی و شعر تفاوت اساسی وجود دارد؛ زیرا منشأ شعر اعم از الهام الاهی است و شامل القائات شیطانی و دالات برخاسته از محسوسات و مشهودات نیز می‌شود؛ حتی اگر منشأ شعر، الهام الاهی باشد، باز هم با وحی تفاوت دارد و تخیّل، احساسات و اندیشه شاعر، تأثیر اساسی بر شعر می‌گذارد. پس از بیان چندین فرق اساسی دیگر میان وحی و شعر از جهت غرض، منشأ، الفاظ و...، در پایان اثبات شده است که وحی دارای ویژگی‌هایی است که شعر قابل مقایسه با آن نیست، به همین سبب، آشکار می‌گردد که تشبیه ماهیت و فرآیند وحی به شعر، ناشی از بی‌توجّهی نسبت به حقیقت آنهاست.

واژگان کلیدی: **وحی، شعر، علم حضوری، الهام، عصمت، تخیّل، احساسات، اندیشه.**

---

* دانشیار دانشگاه تهران (پردیس قم).
** دانشجوی کارشناسی ارشد مبانی نظری اسلام دانشگاه معارف اسلامی.
تاریخ دریافت: ۸۷/۱۰/۱ تاریخ تأیید: ۸۸/۳/۲۰

طرح مسأله

امروزه برخی معتقدند وحی الاهی بر انبیا از سنخ شعر شاعران است که از قوه خیال آنها نشأت می‌گیرد. بنابراین شخص پیامبر، نقشی محوری در تولید قرآن داشته، آفریننده و صورت‌بخش آن است. بنابر این نظر، پیامبر تنها مضمون وحی را از خداوند دریافت می‌کند و خود او به این مضمون بی‌صورت وحی، صورتی می‌بخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. لذا پیامبر مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می‌داند و به سبکی که خود به آن اشراف دارد و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند. شخصیت، احوالات روحی، تاریخ زندگی او و فرهنگ جامعه وی نیز نقش مهمی در شکل دادن به این متن ایفا می‌کند؛ در نتیجه وحی نیز همانند شعر خطاپذیر است. (دی‌ماه ۸۶: www.drsoroush.com)

ما در این پژوهش درصدد هستیم تا با بررسی ویژگی‌های شعر و وحی، به تفاوت ماهوی آنها اشاره نماییم و روشن کنیم که هیچ‌گاه وحی به انبیا از سنخ شعر نبوده است؛ زیرا شعر برخاسته از تخیّل، احساس و اندیشه شاعران می‌باشد و ممکن است ناسازگار با واقعیّت، بی‌ارتباط با عالم غیب و صرفاً زاییده تخیّل شاعران باشد؛ علاوه بر آن، تاریخ زندگی شاعر و فرهنگ جامعه وی نیز بر شعر او تأثیر می‌گذارد؛ در صورتی که وحی، حقایق و دستوراتی است که خداوند برای سعادت و تکامل انسان‌ها بر پیامبران نازل می‌کند. پیامبران نیز در مراحل تلقی، حفظ و ابلاغ وحی از خطا مصونیت دارند. پس الفاظ و مضامین قرآن، همه از جانب خداست و تخیّل، احساس، اندیشه، احوالات شخصی، تاریخ زندگی و فرهنگ جامعه پیامبر، هیچ نقشی در صورت‌بخشی به آن ندارد.

از این‌رو در این تحقیق، ابتدا تعریف، منشأ، عناصر تشکیل‌دهنده، غرض و ویژگی‌های شعر و وحی بررسی می‌شود و پس از برشمردن تفاوت‌های وحی و الهام و بررسی وحیانی بودن الفاظ و کلمات قرآن، وجوه تفاوت بین شعر و وحی بیان می‌شود. نتیجه اینکه، ماهیت و فرآیند وحی و شعر، تفاوت بسیاری با یکدیگر دارند

و تشبیه وحی به شعر صحیح نیست.

الف) بررسی ابعاد شعر

۱. معنای لغوی شعر

شعر در لغت به معنای درک و شناخت دقیق همراه با فطانت و موشکافی است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱/ ۲۵۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۵۶)

بنابراین شاعر به کسی گفته می شود که با تلطّف و تخیّل، دقیق‌ترین مطالب را که دیگران از فهم و ادراک آن فرو می‌مانند، در قالب سخنانی موزون بیان می‌کند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/ ۱۳۳)

۲. تعریف اصطلاحی شعر

در دیدگاه‌های مختلف برای شعر، تعاریف متفاوتی بیان شده که در هر کدام از آنها بر برخی از عناصر شعر تأکید شده است. برای نمونه به برخی از این تعاریف اشاره می‌شود.

یک. شعر کلام قافیه‌دار و موزونی است که موزون بودن آن قصد شده باشد. قید اخیر، مثل کلام خدا را که می‌فرماید: «الذی أنقَضَ ظَهرَکَ وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَک» (شرح/ ۳و۴) از تعریف شعر خارج می‌کند؛ زیرا اگرچه این کلام الاهی موزون است، موزون بودن آن قصد نشده است. شعر در اصطلاح منطقیین، قیاسی مرکب از مخیلات است و غرض از آن، تأثیرپذیری نفس به وسیله ترغیب و تنفیر است. (جرجانی، ۱۳۷۰: ۵۶)

دو. شعر از صناعات است که نزد قدما، کلام خیال‌انگیز و نزد متأخرین کلام موزون دارای ارکان متساوی و قافیه است. متأخرین خیال‌انگیز بودن کلام در شعر را شرط آن ندانسته‌اند؛ درحالی‌که اگر خیال‌انگیز و موزون بودن را در شعر شرط بدانیم، بهتر است. (طوسی، ۱۳۷۱: ۳۰۰)

سه. «شعر در اصطلاح عمومی عبارت است از بیان موضوعاتی که شاعر با حذف و انتخاب از واقعیات به ضمیمه احساسات شخصی خویش ابراز می‌دارد. به این

جهت است که اشعار فراوانی وجود دارد که به ظاهر شعر است؛ ولی در حقیقت بازگو کردن حقیقت است و بالعکس، نثرهای فراوانی وجود دارد که در ظاهر، صورت شعری ندارد؛ ولی در حقیقت گوینده با حذف و انتخابی که در واقعیات انجام داده و احساسات شخصی خویش را هم در آن دخالت داده است، شعر گفته و شاعری نموده است.» (جعفری، ۱۳۶۸: ۷/ ۴)

چهار. «شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت، اتّساق مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات منتجه بر آن وجه که معنای خُرد را بزرگ گرداند و معنای بزرگ را خُرد و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه دهد و به ایهام، قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام، طباع را انقباضی و انبساطی بُوَد و امور عظام را در نظام عالم سبب شود.» (نظامی عروضی، ۱۳۸۲: ۴۲)

۳. منشأ پیدایش شعر

بنابر نظر بسیاری از اندیشمندان، مقوله هنر و به ویژه شعر، مبتنی بر القا و الهام است و این عاملی است که قریحه شعری آدمی را به جوشش درمی‌آورد و خیال او را وامی‌دارد تا به ابداع بپردازد. (زرّین‌کوب، ۱۳۸۳: ۸۵؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۲۱؛ شجیعی، ۱۳۶۲: ۷؛ ابن‌قتیبه، ۱۳۶۳: ۵۹؛ سبحانی، ۱۳۸۶: ۱۵۵ و...)

معنای اصطلاحی الهام آن است که خداوند چیزی به دل انسان القا کند که او را به انجام یا ترک عملی برانگیزد. این موهبت الاهی بدون ادراک، اکتساب و فکر به دل انسان وارد می‌شود و یک امر غیبی است. شرط این موهبت آن است که انسان را به انجام خیری یا ترک شری برانگیزد. این حالت در مقابل وسوسه قرار دارد؛ زیرا الهام از خدا و وسوسه از شیطان است. (صلیبا و صانعی دره‌بیدی، ۱۳۶۶: ۱۵۹)

اما در اینجا الهام به عنوان منشأ شعر، در معنای لغوی یعنی القا در قلب (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۲/ ۵۵۵) استعمال شده است؛ زیرا اندیشمندان، عوامل بسیاری

غیر از الهام الاهی را به عنوان الهام شعری نام می‌برند. علاوه بر آن. اگر شعر به مواردی محدود شود که منشأ آنها الهام الاهی است، لازم می‌آید بسیاری از اشعار از تعریف شعر خارج شوند؛ درحالی‌که در ادبیات زبان‌های مختلف، آنها را شعر می‌دانند. در نتیجه الهام شعری، اعم از الهام الاهی است.

عوامل بسیاری می‌توانند منبع الهام و القا به این معنا باشند. الهام و القا گاهی الهام الاهی و القای رحمانی و گاهی القای شیطانی است و می‌توان گفت: «محسوسات و مشهودات فردی، مهم‌ترین منبع الهام شاعر و هنرمند است و بیشتر شعرا فقط از همین سرچشمه الهام سیراب می‌شوند.» (زرین‌کوب، همان: ۷۹)

حالات درونی و احساسات شاعر نیز تأثیر بسیاری در الهام دارند؛ چنانکه:

> نزد هنرمندترین شاعران، الهام جز در برخی شرایط و به دنبال بعضی تأثرات حاصل نمی‌گردد. از آن قبیل است خشم، عشق، سودجویی، غرور، بیماری، زندان، مسافرت و غیر آن. گاه حادثه‌ای کوچک، طبع شاعر را به جوشیدن وامی‌دارد. می‌گویند یکی از شاعران، مصراع دوم بیتی را نمی‌یافت تا در حمام، کسانی را شنید که سخن می‌گفتند و او راهنمایی شد. (ابن‌قتیبه، همان: ۵۹)

همچنین وقایعی که در طول زندگی شاعر اتفاق می‌افتد، یکی از منابع الهام‌بخش شعر برای اوست:

> شاعر به یکی از جلوه‌های حیات یا جهان طبیعت مجذوب می‌شود، روح و احساس و ذهن وی مسخر آن می‌گردد تا بدان‌جا که جز آن، چیزی در ذهن وی باقی نمی‌ماند در آن حال، شاعر ناخودآگاه بدان جلوه، رنگی خاص و فروغی جاودان می‌بخشد. (شجیعی، همان: ۷)

به طور کلی، تجربه شعری، یک زمینه روحی است که ناگاه در ضمیر شاعر انعکاس می‌یابد و مجموعه‌ای از حوادث زندگی اوست. (شفیعی کدکنی، همان: ۲۱)

۴. عناصر تشکیل‌دهنده شعر

عناصر شعر در دو بخش بررسی می‌شوند و شعر دارای ماده و صورت است. مادهٔ آن معنا و مضمونی است که اساس شعر محسوب می‌شود و صورت آن، وزن و آهنگی است که شعر را از صورت‌های دیگر سخن جدا می‌کند. ترکیب این ماده و صورت است که شعر را می‌سازد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۴۹)

۴-۱. ماده و درون‌مایه شعر

درون‌مایه یا ماده شعر از هماهنگی تخیّل، عاطفه و اندیشه هستی می‌یابد. (عسگری، ۱۳۸۲: ۸۱) این عناصر که در فراهم آمدن ماده شعر نقش دارند، از نظر درجه اهمیت متفاوتند؛ به گونه‌ای که از دیدگاه منطقی و ادبی، خیال از بین این امور اهمیّت بیشتری دارد. به هر حال، بررسی هر کدام از این عناصر، شناخت بیشتری از شعر به انسان می‌دهد.

یک. تخیّل

تخیّل از اجزا و مقوّمات شعر است. چنانکه شعر را به «الأقاویل المخیلة» تعریف کرده‌اند. (ابن‌رشد، ۱۹۸۶: ۵۴) همچنین کلام تخیّل:

> کلامی است که تأثیرگذار بر نفس است، به بسط یا قبض یا غیر آن؛ بی‌ارادت و رویت، خواه آن کلام مقتضی تصدیقی باشد و خواه نباشد، چه اقتضاء تصدیق، غیر اقتضاء تخییل است. (طوسی، ۱۳۶۱: ۵۸۷ و ۵۸۸)

خیالی بودن شعر چنان اهمیت دارد که «اگر از هر شعر مؤثر و دل‌انگیزی جنبه خیالی آن را بگیریم، جز سخنی ساده و عادی که از زبان همه کس قابل شنیدن است، چیزی باقی نمی‌ماند.» (شفیعی کدکنی، همان: ۵)

در تعریف خیال نیز می‌توان گفت: «با از بین رفتن صورت مادی یا غیبت آن،

صورتی منهای ماده از همان شیء در ذهن باقی می‌ماند کـه بـه آن صـورت خیـالی می‌گویند.» (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۹۸) مقصود از کلام مخیل در شـعر، جمـلات و عباراتی است که دستاورد قوّه متخیّله باشد.

قوه متخیله به تصرف در صور خیالیه‌ای می‌پردازد که در مخزن خیال موجودند. این قوّه از معانی جزئی که ره‌آورد قوّه واهمه هستند نیز استفاده می‌کند و با تجزیـه و تحلیل و یا ترکیب‌هایی کـه در صـور خیـالی و معـانی جزئـی صـورت مـی‌دهـد، تشبیهات و تصویرات شاعرانه را انجام می‌دهـد. (همـان: ۲۹۹) بنـابراین خیـال کـه جوهر اصلی و عنصر ثابت شعر است، از نیـروی تخیّـل نشـأت مـی‌گیـرد. (شـفیعی کدکنی، همان: ۱۸)

بدین ترتیب، شعر با بیان عادی و نظم متفاوت می‌شود:

> با تصرفی که شاعر در نقل ماجرا می‌کند، با تصویری که از ذهن خویش بـر آن می‌افزاید یعنی با کمک خیال و برقرار کردن ارتباطی میان انسـان و طبیعـت یـا کشف ارتباطی میان آن دو. با این تمثیل، از صورت بیـان عـادی و منطقـی بـه گونه بیان شعری و کلام مخیل درمی‌آید و نظم او شعر می‌شود. (همان: ۴)

البته ممکن است:

> خیالی بودن یا اقتضای لفظ به تنهایی با جذابیت هیأتش باشد یا اقتضای معنا به تنهایی با قوهٔ صدق و شهرت یا حسن حکایت‌گـری سـبب خیـالی شـدن شـعر شود... و حکایت‌گری خوب گاهی به مجرد مطابقت با شیء و گاهی با تحسین و گاهی با تقبیح شیء حاصل می‌شود. (طوسی، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۲۸)

خیال ابعاد متعددی دارد و دارای گستره‌ای است که شامل جنبه مثبت و منفی می‌شود. در ادبیات، گاه طیف خیال، جنبه مثبت دارد و مورد مدح و ستایش و گـاه

مورد سرزنش و ذمّ و بدگویی قرار می‌گیرد و زیبا نیست. (علم‌الهدی، ۱۳۷۶: ۸۶)

تجربه‌هایی که هر شاعری در زندگی خویش دارد، در چگونگی صور خیال او تأثیرگذارند. از آنجا که هر کس در زندگی خاص خود، تجربه‌هایی ویژه خویش دارد، طبعاً صور خیال او نیز دارای مشخصاتی است و شیوه خاصی دارد که ویژه خود اوست. (شفیعی کدکنی، همان: ۲۱)

دو. عواطف و احساسات

منظور از عاطفه، اندوه یا حالت حماسی یا اعجابی است که شاعر در اثر رویداد یا حادثه‌ای در خویش احساس می‌کند و از خواننده یا شنونده می‌خواهد با وی در این احساس شرکت داشته باشد. (همان: ۲۴)

عواطف عبارتند از عشق، احترام و شادی که در برابر آنها کینه، حس تحقیر و ترس و اندوه قرار دارند. (همان: ۲۵) بسیاری از عواطف دیگر با برقراری نسبت احساسی میان شاعر و پدیده‌ای دیگر حاصل می‌شوند. (زرقانی، ۱۳۸۴: ۲۸)

شاعر همواره حالتی عاطفی و احساسی را با شعر خود بر خواننده یا شنونده آن منتقل می‌کند و نمی‌توان پذیرفت که هنرمندی، حالتی عاطفی را به خواننده خویش منتقل کند، بی‌آنکه خودش آن حالت را در جان خویش احساس کند. (شفیعی کدکنی، همان: ۲۴ و ۲۵)

عواطف یکی از مهم‌ترین منابع الهام شعر هستند؛ زیرا «بسیاری از اوقات، غلیان احساسات، شاعر را بر ابداع شعری تأثیرگذار قادر می‌سازد. شاعران نیز از دل از عشق و عاطفه سخن می‌گویند و برآنند که عشق و عاطفه شعرآفرین است و مدّعی‌اند که اشعاری که در دیوان‌ها می‌نهند، نه حاصل خرد و فلسفه، که فرزند عشق است و عاطفه.» (اسکلتن، ۱۳۷۵: ۲۰)

شاعر به یکی از جلوه‌های حیات یا جهان طبیعت مجذوب می‌شود و روح، احساس و ذهن وی مسخر آن می‌گردد و در آن حال، شاعر ناخودآگاه بدان جلوه،

رنگی خاص و فروغی جاودان می‌بخشد. او می‌خواهد این کیفیت را در هر قالب که هست، بریزد؛ قالبی که نمودار واقعی هیجان درونی و مبین حال و کیفیت نفسانی باشد. اینجاست که شاعر به‌دنبال کلمه و لفظ می‌رود و می‌خواهد به یاری الفاظ و کلمات، سر درون خویش را به دیگران منتقل کند. (شجیعی، ۱۳۶۲: ۷)

سه. اندیشه شاعر

اندیشه شاعر نقش مهمی در فراز و فرود و تأثیرگذاری شعر او دارد؛ چنانکه گاهی شعر او را در اوج مراتب کلام قرار می‌دهد، مانند اشعار حافظ و گاهی شعر او را تا مراتب هزیز کلام پایین می‌آورد.

اگر شاعر دارای اعتقادی حق و راسخ و نیز اندیشه‌ای ژرف و متعالی باشد، شعر او آن‌قدر فرازمند می‌شود که دیگران را در عمق معانی خود فرو می‌برد و به حیرت وامی‌دارد؛ ولی اگر اندیشه وی، پای‌بسته تعلقات دنیوی و اعتقادات شیطانی باشد، شعر او چنان سخیف می‌شود که اندیشمندان را به ذم او برمی‌انگیزد.

بنابراین شعر ممدوح و محمود از اندیشه‌ای والا و شعر مذموم از اندیشه‌ای سخیف سرچشمه می‌گیرد.

۴-۲. هیأت یا قالب شعر

هیأت یا قالب شعر از عناصر مهم آن به شمار می‌رود و در انواع شعر متفاوت است. «از ائتلاف وزن و قافیه، چیزی که عاید شعر می‌شود، عبارت است از قالب (قالب‌های شعر) و از اینجا اقسام گوناگون شعر پدید می‌آید.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۱۵)

شعر به کمک صورت‌ها و قالب‌هایی که دارد، در نفوس تأثیر می‌گذارد. همچنین به کمک این قالب‌ها و صورت‌هاست که شعر، خوشایند و یا آموزنده می‌شود و از طریق این خوشایندی یا تعلیم است که مقاصد و اغراض خود را عرضه می‌دارد و در نفوس تدبیر و تصرف می‌کند. (همان: ۱۲۲)

وزن و قافیه

وزن در اصطلاح، هیأتی تابع نظام ترتیب حرکات و سکنات و تناسب آن در عدد و مقدار است که نفس از ادراک آن هیأت، لذتی مخصوص می‌یابد و در این موضع به آن «وزن» می‌گویند. (طوسی، بی‌تا: ۳)

قافیه نیز در اصطلاح، تشابه اواخر مصرع‌هاست و مراد از تشابه در اینجا، اتحاد حروف پایانی دو مصرع یک بیت است؛ به شرط آنکه در دو کلمه مختلف واقع شده باشند، مانند مثنوی یا اتحاد آخرین حروف بیت‌های یک قطعه، مانند قطعه‌ها و قصیده‌ها. (همان: ۵ و ۶)

وزن و قافیه شعر، نشانگر فراز و فرودهای روحی شاعر است و به نوعی، خیالات مخاطبان خود را برمی‌انگیزد و آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و مجذوب خود می‌کند. به همین سبب، منطقیین عنصر اصلی شعر را قضایای مخیل می‌دانند؛ ولی به وزن و قافیه به عنوان اجزای فرعی شعر که در تخییل و تأثیرگذاری شعر نقش دارند، توجه کرده‌اند. (مظفر، ۱۴۰۸: ۴۰۳)

بنابر نظر برخی از ناقدان ادبی، وزن یک شعر در نظر یک شاعر، انتخابی و اختیاری نیست و شاعر، وزن را به طور طبیعی از نفس موضوع الهام می‌گیرد و هنگامی که موضوع به خاطرش می‌رسد، وزن نیز همراه آن است. لذا شعر بی‌وزن را شعر نمی‌دانند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۳۸ و ۳۹) ولی همیشه این‌گونه نیست که شاعر، وزن را به طور طبیعی و غیر ارادی از نفس موضوع الهام بگیرد؛ بلکه بسیاری اوقات وی خودش باید وزن شعر را سامان دهد و گاهی در مراعات اوزان شعر و قافیه‌پردازی چنان به تکلّف می‌افتد که الفاظ استعمال‌شده از رساندن معانی حقیقی عاجز می‌مانند.

بدین جهت مولانا که فکری لبریز از حقیقت و دلی سرشار از هیجان و غلبه احساسات عاشقانه داشت، همواره از شعر و شاعری که از روی واقع، نوعی

تکلف به‌بار می‌آورد و بالطبع معنا را در غالب موارد نارسا می‌سازد، فریاد شکایت و گله بلند می‌کرد و شعر و پیروی اوزان مخصوص و قافیه‌پردازی را به‌باد انتقاد می‌گرفت. (فروزانفر، ۱۳۶۷: ۲/ ۵۷۹)

البته در شعر نیمایی، وزن و قافیه کارکرد آزادتری می‌یابند و در شعر منثور نیز از وزن و قافیه صرف‌نظر می‌شود و هدف در آن، کشف آهنگ طبیعی کلام است. (زرقانی، ۱۳۸۴: ۲۷)

بنابراین قافیه آن اهمیتی که در شعر قدیم دارد، در شعر جدید نمی‌یابد؛ اما وزن به معنای نوعی آهنگ در همه سبک‌ها، از عناصر بسیار مهم است. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۴۲)

۵. غرض از شعر

از تعریف شعر روشن شد که غرض و حکمت وجودی آن، تحت تأثیر قرار دادن و در اختیار گرفتن عواطف و احساسات مخاطب است که شامل موارد بسیاری می‌شود:

غرض از گفتار مخیّل در شعر آن است که شنونده را بر انجام کاری برانگیزد که درباره آن، امری مانند طلب آن یا ترس از آن یا نزاع یا کراهت تخییل شده باشد یا اینکه او را بر افعال نیک و بد دیگری برانگیزد. اگرچه امری که برایش خیال برانگیخته شده بود، در حقیقت به همان نحو نباشد. (فارابی، ۱۴۰۸: ۱/ ۵۰۳)

قصد شاعر از به کار بردن تشبیه، آن است که تحسین مخاطب را درباره ممدوح خود برانگیزد. (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۲/ ۵۷) یا اینکه تقبیح مخاطب را نسبت به امری برانگیزد. گاهی نیز غرض شاعر آن است که با به کار بردن کلامی خیال‌انگیز، مخاطب خود را بر امری ترغیب کند یا او را از چیزی متنفر نماید یا چنان شوری در مخاطب خود ایجاد کند که باعث افزایش شجاعت او شود:

بسا که نیروی معنوی شعر توانسته است مردم افسرده‌ای را به هیجان آورد و

به طلب حق و افتخار برانگیزد یا خشم و التهاب مردم خشمناکی را فرو نشاند و آنان را به آرامش و آشتی وا دارد. (زرّین‌کوب، ۱۳۸۳: ۹۱)

بنابراین شعر و ادب، محرّکی نفسانی است که باعث ایجاد لـذّات و ألـم در انسـان می‌گردد و در او تأثیر می‌گذارد و او را به هیجان آورده، گاه بـه عمـل نیـز وامـی‌دارد. (همان: ۸۱) تأثیرگذاری شعر به قدری مهم است که اگرکلام موزون در نفوس بی‌تأثیر باشد، نه وزنش آن را به درجه شعر می‌رساند، نه قافیه‌اش. (همو، ۱۳۷۲: ۹۴)

۶. راز تأثیرگذاری شعر

شعر تأثیر شگرفی بر مخاطب خود دارد که هر کدام از عناصـر شـعر در ایـن تـأثیر سحرگونه سهم خاصی دارند و این به سبب صور خیالی و تشبیه یا بـه دلیـل وزن و لحن و تکرار بعضی الفاظ است. (ابن‌رشـد، ۱۹۸۶: ۱۹) بعضـی اوقـات نیـز راز ایـن تأثیرگذاری در عواطف، احساسات و اندیشه بلند شاعر است.

شاعر این‌گونه ما را از زندگی و عالم عادی به سوی عالمی جدید و زنـدگی زیبـاتر منتقل می‌کند و به سوی استمرار در وهم خود سوق می‌دهد. (همان) گاهی اوقات نیز شاعر با به کار بردن صور خیالی ویژه، عواطف لطیف، وزن و آهنـگ دلنـواز و اندیشـه ژرف، افق‌های تازه‌ای از هستی را بر مخاطب خـود نمایـان مـی‌کنـد و او را شـیفته و دلباخته مطلوب خویش می‌کند.

۷. ویژگی‌های شعر

با توجه به مباحثی که درباره منشأ، ماهیت و غرض از شـعر مطـرح شـد، مـی‌تـوان ویژگی‌هایی را برای شعر برشمرد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

یک. منشأ شعر یا الهامی رحمانی و الاهی است، یا وسوسـه‌هـای شـیطانی و یـا آنکه از محسوسات و مشهودات شاعر سرچشمه می‌گیرد. بنابراین شعر همیشه منشأ الاهی ندارد؛ علاوه بر آن حتی اگر منشأ الاهی داشته باشد، از دسـتبرد شـیطان در

امان نیست.

دو. گاهی شاعر برای رسیدن به مقصود خود، مقدمات موهوم به کار می‌برد و معنای خُرد را بزرگ، معنای بزرگ را خُرد، نیکو را در خلعت زشت و زشت را در صورت نیکو جلوه می‌دهد (نظامی عروضی، ۱۳۸۲: ۴۲) و به همین اندازه از واقعیت و حقیقت دور می‌شود.

سه. در شعر، همه واقعیّت به مخاطب منتقل نمی‌شود؛ بلکه شعر با حذف و انتخاب شاعر از میان واقعیات، به ضمیمه احساسات شخصی او پدید می‌آید. (جعفری، ۱۳۶۸: ۷/ ۴)

چهار. شعر از عواطف متغیر انسانی سرچشمه می‌گیرد و همیشه در حال دگرگونی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۸/ ۴۳۹)

پنج. شاعر در بسیاری از موارد ناچار است به‌سبب زیبائی‌های لفظ، خود را تسلیم الفاظ کند و دنباله‌رو آن باشد و چه‌بسا حقائقی که در این میان پایمال گردد. (همان)

شش. صور خیال شاعر، پیوند عمیقی با محیط زندگی او دارد و شاعر در آفریدن تصویرهای خیال‌انگیز تحت تأثیر فرهنگ جامعه و بسیاری از عوامل دیگر قرار می‌گیرد؛ به همین سبب، تصویرگری شاعران معاصر با شیوه قدما تفاوت اساسی دارد و نوع نگاه آنها به هستی و ذهنیّت تصویرساز ایشان تابع اصولی است که در بسیاری موارد از شاعران کلاسیک فاصله می‌گیرد. (زرقانی، ۱۳۸۴: ۳۳)

هفت. آن‌طور که معانی در نثر، مضبوط و منظم نشان داده می‌شوند، در عالم شعر ممکن نیست؛ زیرا در شعر، یک نوع آزادی از قوانین منطق خالص وجود دارد که با نظم و ترتیب مقدمه و نتیجه سازگار نیست؛ مخصوصاً اگر آن قسم از معانی در شعر مطرح شود که در نثر خود با مشکلات زیادی روبروست؛ مانند مسائل الاهی و وحیانی که خود فی‌نفسه حیرت‌انگیز و دور از محسوسات هستند. (جعفری، همان: ۱/ ۶۸۰)

هشت. مقصود از شعر آن است که با گفتاری خیال‌انگیز، شنونده را به سوی امری نیک یا بد برانگیزد؛ چه صادق باشد، چه کاذب. (فارابی، ۱۴۰۸: ۱/ ۵۰۳)

نه. کار شاعر آن نیست که امور را آن‌گونه که روی داده‌اند، به درستی نقل کند؛

(زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۲۸) بلکه هدف مهم او تأثیرگذاری بر مخاطب و لذت بردن اوست. (طوسی، ۱۳۶۱: ۵۸۸) بر این اساس، مخاطب خوش دارد که در عین به‌دست آوردن پیام، از آن لذت ببرد. به همین منظور، شاعر مجبور است آن را در لفافه‌ای از خیال و با آهنگی خاص ارائه دهد و لذا گاهی حقیقت مورد غفلت قرار می‌گیرد.

ده. شعر از میزان علم شاعر و تغایر احوال او متأثّر است. بنابراین هرچه شاعر، تعمق علمی و صفای باطن بیشتر و احساس لطیف‌تری داشته باشد، به همان میزان شعر او در مراتب عالی کلام قرار می‌گیرد و اگر در هر کدام از این امور دچار ضعف باشد، شعر او نیز اثر می‌پذیرد. بنابراین بسیاری از اشعار با هم متضادّند.

یازده. با تعلیم، فراهم آوردن اموری که در لطافت طبع موثر است، تلاش فکری و بسیاری امور دیگر می‌توان مقدمات جوشش طبع شعری را آماده کرد.

ب) بررسی ابعاد وحی

اکنون به بررسی ابعاد رکن دوم پژوهش، یعنی وحی و اتصال به غیب می‌پردازیم.

۱. تعریف لغوی

راغب می‌گوید: «وحی اشاره سریع است و به دلیل سرعتی که در واژه وحی نهفته است، گاهی به مطالب رمزیِ تعریض‌گونه، وحی گفته می‌شود.» (۱۴۱۲: ۵۱۵)

ابن‌منظور نیز می‌گوید: «وحی به معنای اشاره، نوشتن، سخن پنهانی و آنچه به دیگری القا می‌گردد، استفاده می‌شود.» (۱۴۱۴: ۱۵/ ۳۷۵)

۲. تعریف اصطلاحی

وحی یعنی شعوری خاص و ادراکی ویژه در باطن پیامبر که تنها آحادی از بشر که مشمول عنایت الاهی قرار گرفته باشند، می‌توانند آن را درک کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲/ ۱۵۲) به عبارت دیگر، وحی یعنی آگاه شدن پیامبران از واقعیّت، چه به طور مستقیم و به وسیله شعور و گیرندگی خاصّی که خدا به پیامبر عنایت نموده

است و چه به وسیله فرشته‌ای که مأمور ایصال وحی به شعور و استعداد گیرندگی پیامبر است. (جعفری، همان: ۱۹۵)

شعور وحی از سنخ شهودی و حضوری است؛ البته علم حضوری ویژه‌ای که فقط برای پیامبران رخ می‌دهد و در پرتو آن مشاهده عیانی حقیقت، هیچ‌گونه لغزش و خطایی بر دامن وحی نمی‌نشیند (عصمت) و هیچ نوع تردید و وسوسه‌ای برنمی‌دارد؛ (سعیدی‌روشن، ۱۳۷۸: ۶۶) زیرا خطا در جایی تحقق می‌یابد که آنچه بین عالم و معلوم واسطه قرار گرفته است، واقعیّت را آن‌گونه که هست، به شخص عالم انتقال ندهد؛ درحالی‌که در علم حضوری بین عالم و معلوم واسطه‌ای نیست. (یوسفیان و شریفی، ۱۳۸۶: ۲۷)

۳. وحی در قرآن

وحی در قرآن کاربردهای متنوعی دارد که در روایتی از امام علی(ع) (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۸/ ۲۵۴ و ۲۵۵) به این کاربردها چنین اشاره شده است:

یک. وحیِ نبوت و رسالت: «إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْکَ كَمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَآ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَرُونَ وَسُلَيْمَنَ وَءَاتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا.» (نساء/ ۱۶۳)

دو. وحیِ الهام: «وَ أَوْحَى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ.» (نحل/ ۶۸) و «وَأَوْحَيْنَآ إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لاَتَخَافِي وَ لاَ تَحْزَنِي إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيْکِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.» (قصص/ ۷)

سه. وحیِ اشاره: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُواْ بُكْرَةً وَ عَشِيًّا.» (مریم/ ۱۱)

چهار. وحیِ تقدیر: «وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا بِمَصَبِيحَ وَ حِفْظًا

ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ.» (فصلت/ ۱۲)

پنج. وحیِ امر و دستور: «وَإِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوَارِیِّینَ أَنْ ءَامِنُواْ بِی وَبِرَسُولِی.» (مائده/ ۱۱۱)

شش. وحیِ دروغین و کذب: «شَیَـطِینَ الاْءِنسِ وَالْجِـنِّ یُـوحِی بَعْضُـهُمْ إِلَـی بَعْـضٍ.» (انعام/ ۱۱۲)

هفت. وحیِ خبر: «وَ أَوْحَیْنَآ إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَوةِ وَ إِیتَآءَ الزَّکَوةِ وَ کَـانُواْ لَنَا عَـبِدِینَ.» (انبیاء/ ۷۳)

هر چند وحی، معنای جامعی دارد که شامل وحی رسالی و غیـر آن مـی‌شـود و مشترک معنوی است، نه مشترک لفظی، تفاوت عمیـق و فاصـله عریقـی بـین ایـن مصادیق وجود دارد. (جوادی‌آملـی، ۱۳۸۱: ۵۶) در عـرف اسـلام و شـریعت پیـامبر اکـرم(ص) وقتـی وحـی بـه خـدا نسـبت داده شـود، بـه پیـامبران اختصـاص دارد. (ابن‌نعمان، ۱۴۱۴: ۱۲۰)

۴. منشأ وحی

همان‌طور که در تعریف بیان شد، منشأ وحی رسالی خداوند متعال است. اوست که حقایق و علوم را بر نفوس انبیا افاصه می‌فرماید (صدرالدین شـیرازی، ۱۳۶۰: ۳۴۹) و وحی را از گذرگاه وجود ناب و خالص پیامبر خود جاری می‌کند: «وَ مَا کَانَ لِبَشَـرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلاَّ وَحْیًا.» (شوری/ ۵۱)؛ «وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ إِلاَّ نُـوحِی إِلَیْهِ.» (انبیاء/ ۲۵)؛ «یَـآأَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَکُم بُرْهَـنٌ مِّـن رَّبِّکُـمْ وَأَنزَلْنَـآ إِلَـیْکُمْ نُـورًا مُّبِینًا.» (نساء/ ۱۷۴) بنابراین تراوش علوم از بیرون به درون پیامبر است و اعطاکننده وحی با دریافت‌کننده آن یکی نیست و اتحاد فاعل و قابل آن در یک رتبـه نخواهـد بود؛ زیرا لازمه اینکه در اینجا فاعل و قابل وحی یکی و هم‌طراز باشند، این است که

فاعل علم و اعطاکننده آن ـ که واجد علم است ـ با قابل و دریافت‌کننده آن ـ که به خودی خود فاقد آن می‌باشد ـ یکی باشند و اتحاد فاعل و قابل در یک رتبه، مستلزم اجتماع نقیضین است. (www.advarnews.us :1387/2/2)

۵. تفاوت وحی و الهام

برخی از وجوه تفاوت وحی و الهام عبارتند از:

یک. آنچه حظ عارفان بشری در فن شریف عرفان می‌شود، گرچه علم حضوری است، نه حصولی، گاهی مشهود عارف در مثال متصل است و زمانی در مثال منفصل و نیز گاهی مبدأ شیطانی دارد و زمانی مبدأ ملکی. لذا گاهی حق است و زمانی باطل و وسیله تشخیص صدق و کذب و حق و باطل ـ بعد از خروج از خلسه و بازگشت به حال عادی ـ همانا برهان عقلی است؛ درحالی‌که انسان کامل و معصوم، از همه امور یادشده و آنچه به اینها برمی‌گردد، منزه و بی‌نیاز است. (جوادی‌آملی، ۱۳۸۱: ۸۰)

دو. آنچه به بهره معصومان کامل و انسان‌های طاهر از پیرایه‌های وحیانی برمی‌گردد، نسبت به آنچه نصیب حضرت رسول می‌شود ـ غیر از تفاوتی که به تشریع و غیر تشریع رجوع می‌کند ـ همانا شدت، ضعف، دوام، انقطاع، ظهور، خفا، علو و دنو و سرانجام، قرب و بعد و باواسطه و بی‌واسطه بودن است؛ زیرا آنچه بهره غیر رسول اکرم(ص) می‌شود، حتماً به واسطه آن صادر اول یا ظاهر اول است. (همان)

سه. وحی رسالی اختصاص به انبیا دارد؛ ولی الهام برای نبی و غیرنبی حاصل می‌شود.

چهار. وحی همراه با نبوت و ابلاغ شریعت است؛ ولی در آموزه‌های غیبی که از آن به عنوان الهام یاد می‌شود و منبع آگاهی امامان نیز به شمار می‌آید، چنین مأموریتی وجود ندارد. (عبداللهی، ۱۳۸۵: ۱۲۱)

پنج. الهام و دریافت‌های غیر معصومین برای دیگران حجّت نیست؛ ولی وحی برای همه حجت است. (همان: ۱۲۴)

۶. وحیانی بودن الفاظ و کلمات قرآن

قرآن سخن خود خداست. یعنی این‌گونه نیست که پیامبر تجربه باطنی و حقایق نازل‌شده بر قلبش را خودش به صورت زبان عربی و قرآن درآورده باشد (قائمی‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۶۸) و چنانکه در قرآن آمده است: «كَذٰلِكَ أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا.» (طه/ ۱۱۳) همین الفاظ عربی از جانب خداوند افاضه شده است.

اینکه گفته شود: «آنچه پیامبر از خدا دریافت می‌کند، تنها مضمون وحی است و خود پیامبر به این مضمون بی‌صورت، صورتی می‌بخشد و با زبانی که خود می‌دانسته، آن را بیان کرده و به همین جهت قرآن خطاپذیر است.» (دی‌ماه ۸۶: www.drsoroush.com) قطعاً مردود است و نه عقل آن را می‌پذیرد، نه خود قرآن. خداوند متعال بر مبنای حکمت بالغه‌اش وحی را از گذرگاهی به جریان نمی‌اندازد که و لو از روی اشتباه و بدون تعمّد و تقصیر در آن گذرگاه در وحی دخالتی شود و برخلاف خواست خدا تغییری در آن ایجاد شود. خود قرآن کریم هم می‌فرماید: «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى.» (نجم/ ۳)

علاوه بر آن، همان نیرویی که حقیقت و معنای عقلی را با کشف معنوی بر مرتبه عقل پیامبر اکرم(ص) فرو می‌فرستد و هویدا می‌کند، همان نیرو آن را با کشف صوری تنزل و صورت می‌دهد و در عالم خیال و مثال و حس او فرو می‌فرستد. چنان نیست که آن نیرو که تا مراتب زیرین هستی هم حضور دارد، تا فضای عقل پیامبر(ص) او را همراهی کند و از آن پس، او و مضمون وحی بی‌صورت را رها کرده باشد تا به دلیل اینکه درک مضمون آن معنای بلند عقلی که در خور فهم مردم نیست، برای آنان قابل فهم گردد و محتاج صورت‌بخشی پیامبر باشد. (www.advarnews.us: 1387/2/2)

بنابراین همان‌طور که عقل پیامبر در مرتبه‌ای قرار دارد که قابلیت دریافت حقایق وحیانی را پیدا کرده است، حس مشترک و قوّه متخیّله او نیز مانند نیروی

عقلش در حدّی از کمال قرار دارد که الفـاظ قـرآن را بـدون کـم و کاسـت منتقـل می‌کند و چون پیامبر در ابلاغ وحی نیز معصوم از خطاست، الفاظ قـرآن را کـه بـه مردم ابلاغ نمود. عین کلام خداوند است.

۷. ویژگی‌های وحی تشریعی

با توجه به مباحثی که بیان شد و با نظر به آیات قرآن، ویژگی‌هـای آیـات الاهـی را می‌توان چنین برشمرد:

یک. در وحی اصطلاحی ادیان، منشأ وحی منحصراً خداسـت و او حقـایق را بـه درون پیامبر القا می‌نماید. (جعفری، ۱۳۶۰: ۱۹۵)

دو. وحی از سنخ علـم حضـوری اسـت، نـه حصـولی؛ البتـه از قسـم ویـژه علـم حضوری، نه مطلق آن. بنابراین موهومات و مخیّلات به آن راهی ندارند.

سه. وحی در مراحل تلقی، حفظ و ابلاغ، مصون از خطاست: «عالِمُ الْغَیْبِ فَلایُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أحَداً* إلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإنَّهُ یَسْـلُکُ مِـنْ بَـیْنِ یَدَیْـهِ وَ مِـنْ خَلْفِـهِ رَصَداً* لِیَعْلَمَ أنْ قَدْ أبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ أحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَـدَداً.» (جن/ ۲۶ ـ ۲۸)

چهار. پیامبر اکرم(ص) حقیقت وحی را بدون هـیچ‌گونـه اغـراق و مبالغـه‌ای بـه همان صورت که بر او نازل شده، بیان نموده است. از ابتدا تـا انتهـای قـرآن، بـا آن گستردگی فوق‌العاده و جذابیت فـوق تصـورش، ذره‌ای از اغـراق و مبالغـه را در آن نمی‌یابیم.

پنج. معارف قرآن، برتر از معارف و فرهنگ بشری اسـت و هرگـز بـه فرهنـگ و آیین و معارف زمان و مکان خاصی مقیّد و محدود نشده است؛ بلکـه معـارفی بـرای همه انسان‌هاست. هیچ‌یک از مفاهیم متعـالی مربـوط بـه کائنـات و آغـاز و فرجـام هستی، حقایق تاریخی، معیارهای اخلاقی، مفاهیم اجتماعی و غیر آن، که از طریـق

وحی بر پیامبر اکرم(ص) آشکار شد، در مجموعه دانش‌های متعارف ذهنی ایشان و معاصرانش مطرح نبوده است. این مفاهیم آن‌قدر گسترده، دقیق و گران‌مایه هستند که به روشنی جنبه ماورای مادی بودن مبدأ وحی را نمودار می‌سازند. (سعیدی‌روشن، ۱۳۷۸: ۶۹)

در قرآن نیز می‌فرماید: «وَ کَذَلِکَ أَوْحَیْنَآ إِلَیْکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الْکِتَبُ وَ لاَ الإیمَنُ.» (شوری/ ۵۲) و «وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لارْتابَ الْمُبْطِلُونَ.» (عنکبوت/ ۴۸)

شش. کسی که شایسته وحی است، با تلاش کامل در تصفیه درون، شایستگی دریافت واقعیات را به دست می‌آورد. این تصفیه، تزکیه و گیرندگی به حدی است که برای نوع بشر معمولی قابل تصور نیست و خداوند متعال چنین سرمایه‌ای را به بعضی از بندگانش عنایت نموده است؛ چنانکه در آیه‌ای از قرآن آمده است: «اللهُ أعلَمُ حیثُ یَجعَلُ رِسالَتَه.» (انعام/ ۱۲۴) (جعفری، ۱۳۶۰: ۱۹۵) یا در آیه دیگر می‌فرماید: «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلاَّ بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ وَ لَکِنَّ اللَّهَ یَمُنُّ عَلَی مَن یَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ.» (ابراهیم/ ۱۱)

هفت. لفظ و معنای قرآن هر دو از خداست. نمی‌توانیم بگوییم خداوند سبحان، معنای صحیحی را بر پیامبر اسلام نازل فرموده است؛ ولی وی در انتخاب قالب‌های لفظی اشتباه کرده است که نه عقل آن را می‌پذیرد و نه خود قرآن. «لَاتحَرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْءَانَهُ* فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَه.» (قیامه/ ۱۶ــ ۱۸) «إِنَّآ أَنزَلْنَهُ قُرْءَنًا عَرَبِیًّا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.» (یوسف/ ۲)

هشت. وحی برای دیگران حجت است و به هیچ‌وجه قابل شکّ و تردید نیست و واقعیّتی که با وحی برای پیامبران روشن می‌شود، آشکارترین و قوی‌ترین شهود

است که با جان درآمیخته است. (جعفری، همان: ۱۹۵)

نه. وحی نبوی، ناظر به سعادت همگان است و همین امر، وحی را قرین بعثت و کوشش در هدایت نوع بشر قرار می‌دهد.

ده. وحی‌هایی که بر هر کدام از پیامبران نازل شده است، هیچ تضادّی با یکدیگر نداشته‌اند. (همان)

یازده. راه وحی، راهی نیست که کسی با تلاش فکری یا ریاضت عملی آن را طی کند. این همان مطلبی است که عالمان دین‌شناس و متکلمان می‌گویند وحی و نبوت، موهبت و فضل خدایی است، نه امر اکتسابی. خدای سبحان برای تکمیل امر هدایت انسان در مسیر سعادت، انسان‌های شایسته‌ای را که خود می‌شناسد. انتخاب می‌کند و سروش هوش‌نواز غیب را بر جان آنان می‌ریزد. (سعیدی‌روشن، ۱۳۷۸: ۶۹)

تفاوت‌های وحی و شعر

یک. منشأ شعر، یا الهامی رحمانی و الاهی است، یا وسوسه‌های شیطانی و یا آنکه از محسوسات و مشهودات شاعر سرچشمه می‌گیرد. بنابراین شعر همیشه منشأ الاهی ندارد؛ علاوه بر آن حتی اگر منشأ الاهی داشته باشد، از دستبرد شیطان در امان نیست و برای دیگران حجت نخواهد بود؛ امّا منشأ وحی تنها خداست و اوست که حقایق وحیانی را بر نفوس انبیا افاضه می‌کند. همچنین احساسات، عواطف و اندیشه پیامبر در پدید آمدن وحی نقشی ندارند. «وَ کَذَلِکَ أَوْحَیْنَآ إِلَیْکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الْکِتَبُ وَ لاَ الإیمَنُ.» (شوری/ ۵۲) و «وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لاتَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لارْتابَ الْمُبْطِلُونَ.» (عنکبوت/ ۴۸)

دو. شعر در برخی موارد، مرکب از مخیلات و موهومات و آمیخته‌های دیگر است. بنابراین اغلب در آن از حق غفلت می‌شود؛ درحالی‌که وحی معدن واقعیت‌هایی است که از منبع لایزال الاهی نشأت می‌گیرد و از طریق علم حضوری

که مختص به انبیاست، بر آنان نازل می‌شود: «إِنَّهُ لَقولٌ فَصْل* و ما هو بِالْهَزْل.» (طارق/ ۱۴ و ۱۵)

سه. شعر از عواطف متغیر انسانی سرچشمه می‌گیرد و همیشه در حال دگرگونی است؛ درحالی‌که وحی منشأ الاهی دارد و عواطف و احساسات پیامبر، تأثیری بر آن ندارد و او هرگز در حقایق وحیانی دگرگونی ایجاد نکرده است، همچنین بنابر همین دلیل، زمان، مکان و حالات شخصی پیامبر در طول ۲۳ سال نزول وحی هیچ‌گونه دگرگونی در دریافت و ابلاغ وحی ایجاد نکرده است. «وَ اتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِه.» (کهف/ ۲۷)

چهار. معمولاً شاعران در موارد زیادی، لطافت شعر خود را با اغراق و مبالغه‌گویی می‌رسانند؛ درحالی‌که وحی واقعیت محضی است که پیامبر اکرم(ص) هیچ‌گونه مبالغه‌ای در بیان آن به کار نبرده است؛ بلکه با همان الفاظی که بر او نازل شده، وحی را بدون هیچ تصرّفی به مردم ابلاغ نموده است.

پنج . صورت‌های خیال شاعر، پیوند عمیقی با محیط زندگی او دارد و شاعر در آفریدن تصویرهای خیال‌انگیز تحت تأثیر فرهنگ جامعه و بسیاری از عوامل دیگر قرار می‌گیرد؛ اما معارف وحیانی، برتر از معارف و فرهنگ بشری است و حتّی گاهی علیه فرهنگ خاصّی مبارزه می‌کند و هرگز محدود به فرهنگ، آیین و معارف زمان و مکان خاصّی نشده است و معارفی برای سعادت همه انسان‌هاست. این ویژگی بیانگر برترین و کامل‌ترین واقعیت‌ها می‌باشد که با عباراتی کوتاه، بالاترین معارف را به بشریت معرفی نموده است.

شش. برای جوشش قریحه شعری و سرودن شعر، نیازی به ایمان به خدا و پاکی و تزکیه درون نیست؛ بلکه بسیاری از اشعار را می‌توان یافت که شاعرانی ناپاک و آلوده به انواع گناهان سروده‌اند؛ ولی برای دریافت وحی به حدی تصفیه و تزکیه روح و گیرندگی مهم است که برای نوع بشر معمولی قابل تصور نیست و خداوند

متعال نیروی چنین تزکیه‌ای را تنها به پیامبران عنایت نموده است.

هفت. شاعر در موارد بسیاری برای زیبایی و لطافت شعر و ردیف شدن قافیه و سجع، خود را تسلیم الفاظ می‌کند و نوعاً از حقایق و واقعیت‌ها به‌دور است؛ اما قرآن با همین الفاظ متداول، حقایق و واقعیت‌های والایی را با بیانی جذاب و فوق‌العاده تأثیرگذار مطرح فرموده است که هیچ انسانی قادر به ایجاد چنین کلمات و جملاتی نیست.

هشت. لفظ و معنا در وحی هر دو از جانب خداست؛ امّا در شعر فقط در برخی موارد ممکن است معنا و مفهوم آن الاهی باشد؛ آن‌هم نه در مرتبه وحی؛ ولی لفظ شعر همیشه از خود شاعر است.

نه. وحی به هیچ‌وجه قابل شکّ و تردید نیست و واقعیّتی که با وحی برای پیامبران روشن می‌شود، آشکارترین و قوی‌ترین شهود است که با جان درآمیخته است؛ ولی شعر بر فرض که از الهامی الاهی نشأت گرفته باشد، امری شخصی و قابل تردید است. به همین دلیل در قرآن می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِين.» (یس/ ۶۹)

ده. غرض شاعر، تأثیرگذاری بر مخاطب و تهییج عواطف و احساسات اوست، هر چند شعر او محتوایی تربیتی و معنوی داشته باشد؛ اما غرض پیامبر، ابلاغ پیام الاهی به مردم و پیروی از فرمان خداست. «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِين.» (احقاف/ ۹) «وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْءَانٍ غَيرْ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاء نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيم.» (یونس/ ۱۵)

یازده. گاهی اشعار شاعران در اوج تضادّ است؛ زیرا شاعر با تأثیر از عواطف و اندیشه خود و نیز با تأثیرپذیری از فرهنگ زمان خویش شعر می‌گوید؛ ولی موارد

مختلف وحی که بر هر کدام از پیامبران نازل شده است، هیچ تضادّی با یکدیگر نداشته‌اند؛ زیرا آنها همگی وحی الاهی را بر مردم ابلاغ کرده و هیچ‌گونه تغییری در آن ایجاد نکرده‌اند. در قرآن نیز بر این نکته تأکید شده که بین قرآن و کتب آسمانی پیش از آن تناقضی نیست؛ چنانکه فرموده است: «وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْءَانُ أَن يُفْتَرَى مِن دُونِ اللَّهِ وَ لَكِن تَصْدِيقَ الَّذِى بَينَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِين.» (یونس/ ۳۷)

دوازده. نزول وحی، تابع اراده و خواست پیامبر نبود؛ بلکه از اراده خداوند نشأت می‌گرفت و حتّی برخی اوقات او منتظر نزول وحی می‌ماند، ولی آیه‌ای نازل نمی‌شد. در مواردی هم بدون آنکه پیامبر درخواستی از خدا کند، وحی بر او نازل می‌شد و این در حالی است که شاعر با تلاش فکری و مهیا نمودن مقدماتی می‌تواند زمینه جوشش طبع شعرش را فراهم آورد.

سیزده. شایسته نیست هیچ شاعری بگوید کسی نمی‌تواند همانند او شعر بگوید؛ ولی یکی از وجوه اعجاز قرآن آن است که هماورد می‌طلبد و از دیگران می‌خواهد اگر شکّی در قرآن دارند، سوره‌ای مثل آن بیاورند: «وَ إِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىَ عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَ ادْعُواْ شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِين.» (بقره/ ۲۳)

چهارده. محتوا و الفاظ شعر، متأثّر از اندیشه و علم شاعر است؛ به گونه‌ای که شعر شاعر در همان رتبه علم اوست؛ امّا پیامبر اسلام(ص) با وجود آنکه امّی بود و حتّی سواد خواندن و نوشتن نداشت، قرآن بر او نازل شد که از نظر محتوا و الفاظ نمی‌توان همانند آن آورد و هیچ‌کدام از شاهکارهای ادبی، قابل مقایسه با آن نیست.

پانزده. هیچ شاعری نمی‌تواند ادّعا کند الفاظ شعر او از جانب خداست؛ ولی پیامبر مدّعی است عین الفاظ قرآن از خداست و قرآن در آیات بسیاری این سخن او را تأیید می‌کند: «لَاتحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْءَانَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ

قُرْءَانَه.» (قیامت./ ۱۶ـ ۱۸) و «إِنَّـآ أَنزَلْنَـهُ قُرْءَ نًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» (یوسف/ ۲)

نتیجه

تجربه شعری، تفاوت‌های بسیاری با وحـی انبیـا دارد. شـعر گـاهی از وسوسـه‌هـای شیطانی یا محسوسات و مشهودات شاعر سرچشمه می‌گیرد؛ درحالی‌که طبق آیـات قرآن، وحی همواره از جانب خداست و تابع اراده و خواست پیامبر نیسـت. بنـابراین عواطف، مشهودات و تخیّلات پیامبر در آن نقشی ندارد. علاوه بر آن وحـی از سـنخ علم حضوری و به نحو خاصّی است که مختصّ به انبیا و شخص معصوم از خطاست. پس پیامبران در دریافت وحی نیز عصمت دارند و تخیّلات، احساسات و اندیشه آنها و نیز وسوسه‌های شیطانی در دریافت آن تأثیری ندارد. این در حالی است که شـعر شاعران با تأثیرپذیری از وسوسه‌های شیطانی و عواطـف و اندیشـه شـاعر خطاپـذیر است. غرض شاعر از سرودن شعر، غیر از غرض پیامبر در ابـلاغ وحـی اسـت. شـاعر درپی تأثیرگذاری است و بنابراین ماده و صورت شعر را بـرای تحقّـق ایـن هـدف و طبق آن تنظیم می‌کند؛ ولی طبق آیات قرآن، غرض پیـامبر از وحـی، چیـزی جـز ابلاغ پیام الاهی و اطاعت از فرمان او نیست؛ زیرا شخص او آفریننده وحـی نیسـت؛ بلکه تابع خواست خداست. بنابراین هم ماده و هم صورت وحی از جانب خداسـت و پیامبر در آن نقشی جز ابلاغ ندارد. وی در این ابلاغ نیز معصـوم از خطاسـت. پـس الفاظ و معانی قرآن عین کلام خداوند است. بنابر مباحثی که بیان شد، حالات شاعر و فرهنگ زمان او باعث فراز و فرود و دگرگونی در شـعر او مـی‌شـود؛ ولـی چنانکـه گذشت، وحی هرگز گرفتار این محدودیت‌ها نیست. در نتیجه با بررسی ویژگی‌هـای وحی و شعر آشکار می‌گردد که وحی دارای ویژگی‌هایی است که شعر قابل مقایسـه با آن نیست. از این‌رو تشبیه ماهیت و فرآیند وحی به تجربـه شـاعری، کـاری غیـر عقلانی و برخاسته از بی‌توجّهی به حقیقت وحی و شعر است.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.

۲. آقاعسگری(مانی)، میرزا، ۱۳۸۲، *هستی‌شناسی شعر*، تهران، قصیده‌سرا.

۳. ابن‌رشد، محمدبن احمد، ۱۹۸٦، *تلخیص کتاب الشعر*، تحقیق دکتر بترورث و هریدی، قاهره، الهیئة المصریة.

٤. ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله، ۱٤۰٤، *الشفاء(المنطق)*، تحقیق سعید زاید و...، ج۲، قم، مکتبة آیةالله المرعشی.

۵. ابن‌قتیبه، ۱۳٦۳، *مقدمة الشعر و الشعراء*، ترجمه آ. آذرنوش، تهران، امیرکبیر.

٦. ابن‌منظور، محمدبن مکرم، ۱٤۱٤، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.

۷. ابن‌نعمان(مفید)، محمدبن محمد، ۱٤۱٤، *تصحیح اعتقادات الامامیه*، تحقیق حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید.

۸. اسکلتن، رابین، ۱۳۷۵، *حکایت شعر*، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران، میترا.

۹. جرجانی، علی‌بن محمد، ۱۳۷۰، *التعریفات*، تهران، ناصرخسرو.

۱۰. جعفری، محمدتقی، ۱۳٦۰، *شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۱. ــــــــــــ ، ۱۳٦۸، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*، تهران، انتشارات اسلامی.

۱۲. ــــــــــــ ، ۱۳۷۳، *ترجمه و تفسیرنهج‌البلاغه*، ج ۱۷، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۳. جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، *تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوّت در قرآن)*، قم، اسراء.

۱٤. ــــــــــــ ، ۱۳۸٤، *معرفت‌شناسی در قرآن*، قم، اسراء.

۱۵. حلی، حسن‌بن یوسف، ۱۳۷۱، *الجوهر النضید*، به تصحیح محسن بیدارفر، قم، بیدار.

۱٦. راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد، ۱٤۱۲، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالعلم.

۱۷.زرقانی، سیدمهدی، ۱۳۸٤، *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*، تهران، ثالث.
۱۸.زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳٦۹، *ارسطو و فنّ شعر*، تهران، امیرکبیر.
۱۹.ـــــــــــ ، ۱۳۷۱، *یادداشت‌ها و اندیشه‌ها*، تهران، اساطیر.
۲۰.ـــــــــــ ، ۱۳۷۲، *شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب*، تهران، علمی.
۲۱.ـــــــــــ ، ۱۳۸۳، *آشنایی با نقد ادبی*، تهران، سخن.
۲۲.سعیدی‌روشن، محمدباقر، ۱۳۷۸، *وحی‌شناسی*، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۲۳.ـــــــــــ ، ۱۳۸۵، *تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲٤.شجیعی، پوران، ۱۳٦۲، *صور معانی شعر فارسی در مکتب درون‌نگری*، تهران، کتاب‌فروشی زوار.
۲۵.شفیعی‌کدکنی، محمدرضا، ۱۳۵۸، *موسیقی شعر*، تهران، توس.
۲٦.ـــــــــــ ، ۱۳۷۰، *صور خیال در شعر فارسی*، تهران، آگاه.
۲۷.شمیسا، سیروس، ۱۳۸۳، *راهنمای ادبیات معاصر*، تهران، میترا.
۲۸. صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۳٦۰، *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*، تصحیح و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، المرکز الجامعی للنشر.
۲۹.صلیبا، جمیل و صانعی دره‌بیدی، منوچهر، ۱۳٦٦، *فرهنگ‌نامه فلسفی*، تهران، حکمت.
۳۰.طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱٤۱۷، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر نشر اسلامی.
۳۱.طبرسی، فضل‌بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، با مقدمه محمدجواد بلاغی، تهران، ناصرخسرو.
۳۲.طوسی، نصیرالدین، ۱۳٦۱، *أساس الاقتباس*، تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
۳۳.ـــــــــــ ، بی‌تا، *معیار الاشعار، تهران*، چاپ سنگی، به نقل از شفیعی کدکنی،

محمدرضا، *موسیقی شعر*، تهران، توس.

۳٤.ـــــــــــــ ، ۱۳۷۵، *شرح الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات*، قم، البلاغة.

۳۵.عبداللهی، محمود، ۱۳۸۵، وحی در قرآن، قم، بوستان کتاب.

۳٦.فارابی، ابونصر، ۱٤۰۸، *المنطقیات*، تحقیق و مقدمه از محمدتقی دانش‌پژوه، قم، مکتبة آیةاللّه المرعشی.

۳۷.فراهیدی ، خلیل بن احمد، ۱٤۱۰، *کتاب العین*، قم، هجرت.

۳۸.فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳٦۷، *شرح مثنوی شریف*، تهران، زوار.

۳۹.قائمی‌نیا، علیرضا، ۱۳۸۱، *وحی و افعال گفتاری (نظریه وحی گفتاری)*، قم، زلال کوثر.

٤۰.مجلسی، محمدباقر، ۱٤۰٤، *بحارالانوار*، بیروت، موسسةالوفاء.

٤۱.مظفر، محمدرضا، ۱٤۰۸، *المنطق*، قم، مکتبة الطباطبایی.

٤۲.معرفت، محمدهادی، ۱٤۲۵، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، موسسه نشر اسلامی.

٤۳.مکارم‌شیرازی، ناصر، ۱۳۷٤، *تفسیرنمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

٤٤. نظامی عروضی، احمدمحمد، ۱۳۸۲، *چهارمقاله*، به تصحیح محمد قزوینی و به اهتمام دکتر معین، تهران، صدای معاصر.

٤۵.یوسفیان، حسن و شریفی، احمدحسین، ۱۳۸٦، *عقل و وحی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

46. www.advarnews.us 1387/2/2.
47. www.drsoroush.com ۱۳۸٦ دی ماه.